

غلبه‌ی مکتب وابستگی بر استراتژی‌های توسعه در دهه‌ی نخست انقلاب اسلامی



محمد کاظم کاوه پیشقدم*

چکیده

این مقاله می‌کوشد علل غلبه‌ی مکاتب اکلا و وابستگی بر استراتژی‌های توسعه در دهه‌ی نخست انقلاب اسلامی ایران را بررسی کند. در این راه با معرفی دو مکتب اکلا و وابستگی به خصایص و شاخص‌های عمده‌ی آن دو توجه می‌شود. سپس با بررسی شرایط شکل‌گیری ناسیونالیسم در ایران و تلاش برای حل تناقض درونی این ایدئولوژی انجامید، برخی مشابهت‌های برداشت‌های سیاسی انقلابیون سال ۵۷ با روشهای مذکور مورد توجه قرار می‌گیرد. در این میان به نقش تلقی‌های احمد فردید و جلال آل احمد اشاره ای کوتاه صورت می‌گیرد. در میانه‌ی مقاله به برخی عوامل دیگر که به غلبه‌ی تلقی‌های چپ کمک می‌رساند توجه می‌شود. در نهایت مقاله با نشان دادن شباهت‌های استراتژی‌های توسعه در ده سال نخست با خصایص دو مکتب مذکور پایان می‌یابد.

کلید واژه‌ها

توسعه، مکتب اکلا، مکتب وابستگی، ناسیونالیسم، انقلاب اسلامی

مقدمه

انقلاب بزرگ اسلامی ایران که در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۹م) به پیروزی رسید، از همان روزهای نخست با تبیین روشهای جدید و انتقاد از سیاست‌های حکومت‌های پیشین امید به توسعه کشور را پیش روی مردم نهاد. اما شرایط سیاسی و اجتماعی به سمت و سویی که دنبال می شد دچار دگرگونی شد، درگیری‌های داخلی بین گروهها که به سرعت فرایند جامعه به سمت حرکت‌های تروریستی پیش برد و فشارهای خارجی که در نهایت در حمله‌ی عراق و متحدانش به خاک ایران به اوج خود رسید، گام‌های عملی توسعه را با محدودیت‌های بسیاری مواجه ساخت. از سوی دیگر، مبانی نظری و گرایش‌ها فکری مدیران اجرایی نیز در چگونگی فرایندهای توسعه موثر بود. در روزهای نخست انقلاب که گرایش‌های اساسی مدیران شکل می گرفت، نوعی گفتمان توسعه به وجود آمد. اما در کمال تعجب بسیاری از شاخص‌های این گفتمان توسعه که از بطن انقلابی اسلامی بیرون می‌آمد، با شاخص‌های مد نظر نظریه‌پردازان توسعه در آن سوی اقیانوس اطلس که صراحتاً گرایش‌های مارکسیستی و نئومارکسیستی داشتند، مشابه می‌نمود.

این مقاله در پی یافتن علل این تشابه است. بر این اساس با نگاهی به گذشته علت غلبه تمایلات چپ در دهه‌ی اول انقلاب مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

چارچوب نظری

آن گرایش‌های نظری که بسیاری از تلاش‌های دهه‌ی نخست انقلاب الهام گرفته از آنها بودند، در واقع بر آمده از دو مکتب توسعه‌ی "وابستگی" و "اکلا" بودند. در این جا به بررسی تلقی‌های نظری این دو مکتب می‌پردازیم.

سازمان ملل متحد، در سال ۱۹۴۸، نهادی موسوم به کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین^۱ تاسیس کرد که به اختصار اکلا نامیده شد. ریاست این سازمان را اقتصاددانی آرژانتینی با نام رائل پربیش (Raul Perbish) بر عهده داشت. او و برخی دیگر از همفکرانش به ارائه‌ی مجموعه دیدگاه‌هایی در مورد علل عقب‌ماندگی کشورهای آمریکای لاتین پرداختند که به مکتب اکلا مشهور شد. آنان با نگاهی ساختگرایانه به انتقاد از شرایط حاکم بر نظام اقتصاد جهانی پرداختند. از نظر آنان جهان به دو بخش مرکز و پیرامون تقسیم شده است.

^۱-Economic Commission for Latin America (ECLA)

بخش نخست علل عقب ماندگی پیرامون است. رابطه‌ی این دو بخش بر اساس تقسیم کار بین المللی ویژه ای است که در آن پیرامون به تهیه‌ی مواد اولیه برای جهان مرکز می پردازد و مرکز با تولید کالاهای ساخته شده نیازهای پیرامون را برآورده می کند. با این حال این رابطه چندان عادلانه نیست. به نظر صاحب نظران مکتب اکلا "شرایط مبادله با توجه به شواهد موجود حدوداً از سال ۱۸۷۰ به بعد به زیان کشورهای آمریکای لاتین بوده است. بدین ترتیب کشورهای آمریکای لاتین در مقابل هر مقدار از صادرات خود، هر روز بخش کمتری از کالاهای تولیدی وارداتی را از مرکز صنعتی وارد کرده اند." آن‌ها برای توضیح این امر، از دو نظریه استفاده می کردند. نظریه‌ی اول بر نقش تقاضا تاکید دارد. مطابق این نظریه، میزان تغییری را که افزایش درآمد در تقاضای مواد خام و مواد غذایی ایجاد می کند، از یک کمتر است. این بدان معنی است که هرگونه افزایش در درآمد مصرف کنندگان منجر به افزایش در مصرف مواد خام و غذایی می شود، اگر چه این افزایش به اندازه یک نیست؛ زیرا مردم با ثروتمند شدن، بخش کمتری از درآمدهایشان را در خرید مواد خام و مواد غذایی هزینه می کنند

چنین رابطه‌ای به سه عامل بستگی دارد: ۱- تغییری که افزایش درآمد در مصرف مواد غذایی به وجود می آورد، کمتر از یک است. ۲- سیاست‌های حمایت از کشاورزی در کشورهای صنعتی، ورود مواد غذایی وارداتی را به بازار این کشورها با مشکلاتی مواجه کرده و از طرفی جایگزینی مواد ترکیبی و مصنوعی به جای مواد خام و طبیعی تقاضا را برای مواد خام کاهش داده است. ۳- مردم با افزایش درآمدشان، بیشتر به سمت خرید کالاهای تولیدی کشیده می شوند. نتیجه‌ی حاصل از این وضعیت، وجود کاهش درآمدی کمتر از یک برای ورود کالاها و مواد مصرفی از آمریکای لاتین و تقویت عدم توازن و ناهمگونی تجاری بین آمریکای لاتین و دنیای صنعتی است.

نظریه‌ی دوم مربوط به نابرابری سطح دستمزدها در بین کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای صنعتی است. در کشور صنعتی به دلایلی چون فشار اتحادیه‌های صنفی و تجاری، دستمزدها افزایش یافته است، ولی در کشورهای پیرامونی چون کشورهای آمریکای لاتین، به دلیل وجود نیروی کار زیاد و فقدان اتحادیه‌های صنفی و تجاری از نوع کشورهای صنعتی، دستمزدها در سطح پایین معیشتی باقی مانده است و انگیزه‌ی در مورد افزایش قیمت کالاها وجود نداشته است، بنابراین نابرابری در سطح دستمزدها، موجب نابرابری در سطح قیمت‌ها و در نتیجه موجب مبادله‌ی نابرابر بین کشورهای پیرامون و مرکز شده است.

بر این اساس آن‌ها چنین روابطی را تنها در جهت منافع کشورهای مرکز و هرچه فقیرتر شدن کشورهای پیرامونی ارزیابی می کردند. راه حل‌های آنان برای گریز از این شرایط عبارت بود از:

۱- ایجاد سیستم جایگزینی واردات

۲- برقراری تعرفه‌های گمرکی سنگین برای جلوگیری از ورود بی‌رویه کالاهای خارجی

۳- اصلاحات ارضی عمیق و دامنه‌داری که توسعه محصولات کشاورزی را فراهم کند و از سوی دیگر به عدم مهاجرت روستاییان به شهر مدد رساند.

۴- قلمداد کردن سرمایه داری ملی به عنوان عامل توسعه در آمریکای لاتین و حامل خصلت‌های ترقی خواهانه و ضد امپریالیستی

آن‌ها علاوه بر این تقسیم بندی دوگانه در سطح بین المللی به وجود ساحتی دوگانه (dual) در درون کشورهای آمریکای لاتین اشاره می‌کنند. در این کشورها به دلیل ارتباطی که آنان با کشورهای صنعتی مرکزی داشته‌اند، شاهد دو بخش سنتی و مدرن هستیم که این دو بخش به صورت منفک و مجزای از یکدیگر فعالیت دارند و عقب ماندگی و توسعه کشورهای آمریکای لاتین را بر مبنای این ساختار دوگانه تبیین می‌کنند. این ساختار دوگانه حاصل ارتباط نابرابر با کشورهای صنعتی و پیروی از الگوی توسعه برون‌زاست. در کنار مکتب اکلا، نظریه پردازانی چون آندره گوندرفرانک (A.G.Frank)، پل باران (P. Baran) و دوس سانتوس (D. Santos) به ارائه‌ی دیدگاه‌هایی پرداختند که زیر عنوان مکتب وابستگی گرد آمد. نظریات این متفکران دارای شباهت‌های قابل توجهی با مناظر نظری مکتب اکلا بود. با این حال تفاوت‌های قابل ذکری نیز وجود داشت. از نظر گرایش‌های فکری، این مکتب بر خلاف مکتب اکلا، صراحتاً چپ و اساساً نئومارکسیست بود، با این حال همچون مکتب اکلا، توسعه‌نیافتگی را با مسئله روابط اقتصادی با جهان خارج از کشور توسعه نیافته مرتبط می‌دانست. از نظر آن‌ها توسعه‌نیافتگی محصول ساخت و یا ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه نمی‌باشد؛ بلکه تا حد زیادی نتیجه‌ی ارتباط اقتصادی تاریخی در گذشته میان کشورهای توسعه نیافته (اقمار) و کشورهای توسعه یافته (مادر) است. با این حال مکتب وابستگی توجه بیشتری به روابط استعماری در داخل مرزهای کشور توسعه‌نیافته نشان می‌داد. فرانک، به عنوان یکی از مهمترین نظریه پردازان این مکتب، با تلفیق دو مفهوم استعمار طبقاتی و انتقال ارزش اضافی از مناطق جغرافیایی توسعه نیافته به مناطق توسعه یافته، مفهوم زنجیره‌ی روابط استعماری مرکز- پیرامون را مطرح می‌سازد. او مدل نظری خود را در یک سطح جهانی چنین تصویر می‌کند:

"یک زنجیره‌ی کامل از منظمه‌های متشکل از متروپل‌ها (مادرشهر) و اقمار (ماهواره‌ها) همه بخش‌های کل نظام را از مرکز مادر شهر اصلی در اروپا یا ایالات متحده تا دورافتاده‌ترین منطقه‌ی روستایی در آمریکای لاتین به یکدیگر مربوط می‌کند."

گرایش‌های مارکسیستی این منظر کاملاً واضح است. بالاخص آن هنگام که این عبارات در کنار تلقی‌های مارکس در مورد هند و تاثیر بریتانیا بر شرایط اقتصادی آن قرار گیرند. بر این اساس کسانی چون لیز (LEYS) معتقدند که نظریه‌ی کمتر توسعه یافتگی [=وابستگی] تا اندازه‌ای تصحیح شده‌ی نظریه‌ی مارکس و تا اندازه‌ای نیز بسط تفسیر وی از تاریخ است، یعنی گسترش روش و عقاید اصلی وی در مقیاس جهانی که تا زمان مرگ او در مرحله‌ی جنینی قرار داشت.^۱ در حقیقت فرانک با بسط مفهوم ارزش اضافی مارکس به انتقال آن از مرزهای جغرافیایی توجه کرد. بر این اساس لحن انتقادی او به همان میزان که شامل نظام ناعادلانه جهانی می‌شد، به روابط داخلی نیز توجه داشت. او با تاکید بر حرکت سرمایه از اقمار به سمت متروپل (مادرشهر) می‌نویسد:

"آمارها... دقیقاً نشان دهنده‌ی انگاره‌ی واحدی از جریان سرمایه‌ی خالص از کشورهای توسعه نیافته به کشورهای توسعه یافته است."

او راه حل را در تغییر ساختار نظام اجتماعی جهانی در سطح بین الملل، ملی و محلی می‌داند که به هیچ عنوان از تئوری‌های پیشین توسعه (نوسازی) بر نمی‌آید. از نظر او ادامه‌ی ارتباط مادر شهر مرکزی با ماهواره‌ها سبب ادامه‌ی توسعه نیافتگی می‌گردد. شواهد تاریخی نیز موید این ادعاست؛ چرا که هر وقت وقفه یا ضعفی در این رابطه پدید آمده است، ماهواره‌ها با روی-آوری به خود به سوی سرمایه‌داری فعال حرکت کنند که ممکن است به توسعه‌ی کم و بیش مستقل ماهواره‌ها یا به صنعتی شدن آن منتهی شود که خود بر پایه‌ی روابط داخلی استعماری یا امپریالیستی مادرشهر - ماهواره استوار است. نمونه‌های خوب این خودگرایی سرمایه‌داری فعال، گرایش کشورهای برزیل، مکزیک، آرژانتین و هندوستان و دیگر کشورها به سوی صنعتی شدن در دوره‌ی رکود عظیم (اوایل دهه ۱۹۳۰) و جنگ جهانی دوم یعنی هنگامی است که مادر شهر خود گرفتار مسائل دیگر بود، است. بر این اساس از منظر فرانک نیز مسئله‌ی توسعه-نیافتگی صراحتاً مرتبط با مسائل خارج از کشور توسعه نیافته است.^۲ این میان حتی اگر مسائل فرهنگی نیز مد نظر قرار گیرد، تنها بر همین اساس و با طرح تاثیر منفی شرایط بیرونی قابل بحث است.

^۱ با این حال فرانک و همچنین پل باران با تمام تاثیری که از مارکس گرفته بودند انتقاداتی مهم به نگاه‌های او داشتند. آنها به شدت از این امر ناخشنود بودند که مارکس در نهایت نفوذ بریتانیا در هند در نهایت موجب توسعه‌ی اقتصادی هند خواهد شد. او شدیداً تلقی‌های اصحاب مکتب نوسازی و مکاتب روانشناختی را که بر برخی از خصایص فرهنگی و روانشناختی را عامل عدم توسعه می‌داند رد می‌کند. برای مطالعه‌ی بیشتر می‌توان به دو اثر ترجمه شده‌ی او که در بخش منبع ذکر شده‌اند مراجعه کرد.

نگرش‌های مکتب وابستگی، در آستانه‌ی انقلاب:

انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ م) به پیروزی رسید. با این حال این انقلاب تاریخ طولانی داشت. گرچه در مورد ریشه‌های این انقلاب اتفاق نظر چندانی وجود ندارد- برخی ریشه‌های آن را در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و برخی در سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ می‌دانند- اما در هر حال همگی در این امر که انقلاب اسلامی ریشه در گذشته‌های دور داشت، متفق القول هستند. در هر حال در طی تمام سال‌های پیش از انقلاب، وجوهی از بیگانه‌ستیزی در میان ایرانیان رشد یافت، به گونه‌ای که در آستانه انقلاب بسیاری از مردم هیچ شکی نداشتند که شاه ایران تنها یک حامی ناچیز منافع غربیان است. او به شدت به آمریکایی بودن متهم بود و بر این اساس تمام نفرتی که از او و خاندان سلطنتی وجود داشت به سوی غرب نشانه گرفته شد. اما این اتفاق ریشه‌های بسیار عمیق‌تر از این تحلیل ابتدایی داشت. ریشه‌های این غرب‌ستیزی در درون ناسیونالیسمی قرار داشت که قریب به هشتاد سال پیشتر شکل گرفته بود. برای بررسی خصایص این ناسیونالیسم باید به دوران مشروطه بازگشت. ناسیونالیسم در ایران در روزگار مشروطه شکل گرفت. اما آن‌هنگام که روشنفکران اوان مشروطه در پی تاسیس مفهوم وطن، نیاز به غیریتی در مقابل خویش پیدا کردند با مشکل اساسی مواجه شدند که در حقیقت تناقض ناسیونالیسم ایرانی بود. آن‌ها با طرح تعریف مفهوم ما ایرانیان در مقابل دیگرانی که آن روزها بیشتر اعراب و ترک‌ها بودند، سازه‌های اساسی ناسیونالیسم را پی ریزی کردند. اما آن‌ها مواجه با کشوری عقب مانده بودند که در مواجه با کشورهای غربی چیز زیادی برای ارائه کردن نداشت. لذا از سویی با انتقاد از فرهنگ داخلی و فساد صاحب منصبان و از سویی دیگر با محکم کردن دخالت‌های دول خارجی، سعی در توضیح عقب ماندگی کشور داشتند.

با این حال تاکید بر برتری ایرانیان^۱ با اتخاذ دیدگاه منفی نسبت به عناصر فرهنگی آنان چندان موجه جلوه نمی‌کرد. از سوی دیگر رویکرد غرب‌گرایانه روشنفکران آن روزگار که به واقع شیفته‌ی پیشرفت‌های عظیم غربیان بودند، با تلقی‌های ناسیونالیستی آن‌ها هم سو نبود. فاطمه صادقی در مورد این تناقض می‌نویسد:

"ماهیت بیگانه‌ستیزی آنان از بنیان با رویکرد غرب‌گرایانه در تناقض واقع می‌شد. این تناقض هر چند لاینحل می‌نماید، نزد ناسیونالیست‌ها به این پیچیدگی جلوه نمی‌کرد؛ زیرا اولاً آنان بیگانه‌ستیزی ناسیونالیستی را عمدتاً به عرب‌ستیزی معنا کردند و در ثانی برای توجیه اقتباس

^۱ در آن روزگار احساسات ناسیونالیستی به میزان قابل توجهی با تلقی‌های شوونیستی توأم بود.

از ایده‌های غربی چنین وانمود کردند که غربیان اصولاً این ایده‌ها را از ایرانیان وام گرفته اند و بدین ترتیب مساله تناقض درونی ایدئولوژی فیصله می‌یافت.^۱ این راه حل تأثیری عمیق بر فرایندهای اندیشیدن ایرانیان در روزگار آتی نهاد. این تلقی ناسیونالیستی گرچه در تعارض مستقیم با فرهنگ اعراب قرار داشت به زودی استعدادهای بالقوه خویش را برای تفسیر متفاوت توسط اعضای مذهبی جامعه نشان داد. اما برای این تفسیر متفاوت نیاز به عناصر فرهنگی تازه ای بود که این بار توسط احمد فردید به ایران وارد شد. او که فیلسوفی هایدگری بود، توانست با ارائه‌ی مجموعه درسهایی از فلسفه‌ی آلمان از دهه چهل به بعد، نوعی گفتمان سیاسی هایدگری را در ایران شکل دهد که در انقلاب ۱۳۵۷ نقشی قابل توجه داشت. جلال آل احمد به عنوان یکی از مهمترین شاگردان و متأثر از فضای بحث‌های مطروحه او، مفهوم غربزدگی را بسط داد و در کتابی با همین عنوان در ۱۳۴۱ منتشر ساخت. او در این اثر با انتقاد از وجوه غربی زندگی ایرانیان در پی بازیابی فرهنگ ایرانی (حقیقی) بود. مجموعه آثاری که چندی بعد توسط دکتر شریعتی بسط یافت، ادامه‌ی همین نگرش بود. تأکید بر بازگشت به خویشتن و انتقاد از خود بیگانگی در حقیقت در راستای همان تلقی‌های پیشین بود. اندیشه‌های اخیر که به وضوح ریشه‌های هایدگری داشتند، تکرار همان عبارات ناسیونالیست‌های عصر مشروطه بود، با این تفاوت که جای کلمه‌ی عرب با غرب عوض شده بود.^۲ این بار غربیان آماج حملات ناسیونالیست‌ها قرار گرفتند. از نظر صاحب نظران اندیشه بازگشت به خویشتن، "خویشتن" کاملاً آرمانی بود و بیماری کنونی آن ناشی از توجه به آموزه‌های غربی و فراموشی داشته‌های خودی بود. از پی تلاش روشنفکران آن روزگار این امر، در آستانه‌ی انقلاب بدل به گفتمان غالب گردید و به زودی تأثیری عمیق بر اتخاذ گزینه‌های توسعه نهاد.

اتخاذ استراتژیهای توسعه:

تأکید بر اصالت اندیشه‌ی ایرانی و نسبت دادن تمامی مصائب و مشکلات به بیگانگان دارای مشابهت‌های قابل توجهی با تلقی‌های اصحاب مکاتب وابستگی و اکلا بود. به بیان وبری قرابت

^۱ برای مطالعه بیشتر در این مورد می‌توان به کتاب روشنفکران ایران، روایت‌های یاس و امید نوشته علی میر

سیاسی مراجعه کرد

^۲ پس از قدرت‌گیری رضاشاه و تاسیس حکومت پهلوی ناسیونالیست‌های عرب‌ستیز تفوق یافتند و این روند تا دهه چهل ادامه داشت.

ترجیحی میان اتخاذ رهیافت‌های مکاتب وابستگی و اکلا با شرایط ذهنی انقلابیون وجود داشت. تاکید مکتب وابستگی بر روابط ناعادلانه میان مرکز و اقمار و توصیه‌ی مداوم به قطع این رابطه برای توسعه، به معنای پذیرش ضمنی معصومیت کشور توسعه نیافته بود. بر این اساس توسعه نیافتگی نه حاصل مشکلات فرهنگی و اجتماعی کشور توسعه نیافته، که حاصل نابکاری کشورهای مرکز تصویر می شد. این گونه بود که با تفویض تمام نواقص به دول خارجی، کشور عقب افتاده اقدام غسل تعمید می یافت. نزدیکی این تلقی با بیگانه ستیزی انقلابیون واضح است. پس چندان اتفاقی نیست اگر رهیافت مورد پذیرش صاحب منصبان آن روزگار ملهم از توصیه‌های تئوری وابستگی است.

علل دیگر اقبال به مکاتب اکلا و وابستگی:

در کنار مسئله مذکور باید به نقش جنبش چپ که در آن روزگار دارای قدرت و نفوذ قابل توجهی بود اشاره کرد. این گسترش و نفوذ به وضوح در میان مذهبیون قابل رویت بود. چنانکه برای نمونه بدنه‌ی کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق که گروهی چریکی و منشعب از یکی از گروه‌های سیاسی مذهبی میانه رو بود در میانه‌ی دهه‌ی پنجاه عملاً مارکسیست شد. مابقی اعضا نیز که راه خود را از کادر رهبری جدا ساختند، کماکان تحت تاثیر متفکر چپ گرایی چون دکتر شریعتی بودند. او شدیداً در تلاش بود تا قرائتی مارکسیستی از اسلام ارائه دهد.

دیگر متفکران آن روزگار نیز گرایش‌های چپ گسترده‌ای داشتند. جلال آل احمد که با دو کتاب "غریزدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران" خود را به مثابه یکی از عمده‌ترین مخالفان نظام شاهنشاهی پهلوی نشان داده بود، پیشتر عضو حزب توده و چندی بعد از نزدیکیان خلیل ملکی - عضو انشعابی حزب - بود. چه او و چه شریعتی غالب مخاطبین خود را از میان جوانانی جذب می کردند که گرایش مذهبی داشتند. طیفی که پس از انقلاب در راس اساسی‌ترین مقامات اجرایی قرار گرفتند.

علاوه بر این شرایط سیاسی پس از انقلاب و فشارهای خارجی که عموماً توسط کشورهای غربی بالاخص آمریکا اعمال می شد، سبب گرایش بیشتر به اقتصاد سوسیالیستی بود. پس از بحرانی شدن رابطه‌ی ایران و آمریکا از پس قضیه‌ی گروگان گیری که در نهایت به تحریم‌های گسترده‌ی آمریکا علیه ایران انجامید، عملاً گروه‌های چپ را در مقابل فعالان لیبرال تقویت کرد. در کنار این مسائل برخی از حرکات تروریستی نیز به نفع جریان چپ تمام شد.

مرگ زود هنگام آیتا... طالقانی و شهادت دو روحانی برجسته آیتا... مطهری و آیتا... مفتح، فشار بر شورای انقلاب را در اتخاذ سیاستهای چپ افزایش داد. حاصل امر غلبه‌ی تفکر چپ بر بدنه‌ی هیئت اجرایی انقلاب بود. عزت ا... سحابی شرایط آن دوره را چنین تصویر می‌کند:

" در اوایل انقلاب در حوزه‌ی اقتصاد بیشتر دغدغه‌ها بر این بود که چه خط اقتصادی انتخاب شود، آیا خط سرمایه داری انتخاب شود یا خط ضد سرمایه داری و سوسیالیستی، تمام انقلابیون قبل از انقلاب به جز نهضت آزادی نظرشان گرایش اقتصادی چپ بود. گروه‌های مارکسیستی و چپ‌های سنتی هم که جای خود را داشتند. نیروهای مذهبی هم که طی ده سال قبل از انقلاب به صحنه آمده بودند، خواه مجاهدین خلق و خواه گروهی که بعدها جمع شدند و مجاهدین انقلاب اسلامی نام گرفتند، از نظر اقتصادی چپ و حتی چپ رادیکال بودند. در میان روحانیون نیز آن دسته از روحانیونی که در سطح رهبری انقلاب بودند... تفکر اقتصادی چپ داشتند."

این گروه غالب، در انتخاب استراتژی‌های توسعه، گرایش به مکاتب نزدیک به تلقی‌های خویش داشت. بر این اساس الهام از دو مکتب وابستگی و اکلا چندان دور از ذهن نبود.

تاثیر مکاتب وابستگی و اکلا بر سیاست گذاری‌های پس از انقلاب

پس از انقلاب و پس از یک دوره شورش‌ها و درگیری‌های داخلی، آن هنگام که در نهایت برخی از گروه‌های انقلابی توانستند قدرت خود را تثبیت کنند، دولت جنگ به قدرت رسید. "این جریان با ملی شدن کارخانه‌ها، شرکت‌ها، بانک‌ها و با گسترش دستگاه اداری و دولتی و با تکیه بر درآمدهای نفتی به بسیج منابع و امکانات برای جنگ پرداخت و با شعار استقلال و خود کفایی و استقلال و عدم وابستگی و با کنترل نرخ ارز، نوعی استراتژی جایگزینی واردات را اتخاذ کرد که با تقویت کار و تولید و صنعتی شدن همراه نبود."

انتخاب استراتژی جایگزینی واردات با طرح‌هایی در راستای اصلاحات ارضی تداوم یافت. پس از اقدامات قانونی که خالی از جنجال نیز نبود، دولت توانست تا سال ۱۳۶۷ با تشکیل هیاتی هفت نفره، قریب به یک و نیم میلیون هکتار زمین را بین ۲۵۰ هزار خانوار روستایی توزیع کند. چنین تلاش‌هایی عمیقاً در راستای پیشنهادات مکتب اکلا بود. پیشنهادهای که بر اولویت بخش کشاورزی تاکید داشت.

در همین فضا قانون اساسی نیز به نگارش در آمد و بسیاری از بندهای آن همان گونه که انتظار می‌رفت - تحت تاثیر نگرش‌های چپ قرار گرفت. برخی از موارد چنین تاثیرپذیری به شرح زیر است:

- ۱- اعتقاد به حرکت جهانی علیه سرمایه داری (مقدمه قانون اساسی)
- ۲- نفی هر گونه ستمگری و ستمکشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط، عدل، استقلال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (اصل سوم)
- ۳- طرد کامل استعمار (اصل سوم)
- ۴- گسترش حجم دولت (اصل ۴۴)
- ۵- تامین خودکفایی در علوم و فنون (اصل سوم)
- ۶- مصادره‌ی اموال (اصل ۴۸)

همزمان عمده‌ی موضعگیری‌های سیاسی در راستای تلقی‌های مکتب وابستگی بود. روغنی زنجانی که رئیس سازمان برنامه و بودجه در دوران جنگ بود در همین زمینه می‌گوید: "آن موقع تصور بر این بود که باید تمام چالش کشور را... از این زاویه مورد نقد قرار داد: اگر مشکل اقتصادی است که کار آمریکا یا تحصیلکرده‌های تحت حمایت آمریکا در ایران پیاده کرده‌اند." (امویی؛ همان: ۱۴۲)

در همین راستا عمده‌ی موضعگیری‌ها در مورد مسائل داخلی و بین‌المللی با انتقاد از سیاستهای آمریکا و نظام سلطه همراه بود. تلاش برای ایجاد نظم جدید و عادلانه در جهان به عنوان یکی از اهداف دراز مدت سیاست خارجی نیز در تداوم همین رویکرد بود. اما دستاوردهای این اقدامات چندان درخشان نبود.

"با کاهش قیمت نفت در سال ۱۳۶۵ وضعیت اقتصادی رو به وخامت گذاشت و کل درآمدهای دولت نیز حدود ۴۰ درصد کاهش یافتند. رشد اقتصادی در این دوران به منهای نه درصد کاهش یافت. طی دوره‌ی ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷ وضعیت نامطلوب مالی دولت ادامه یافت به طوری که در سال ۱۳۶۷ میزان کسری بودجه دولت به ۲۱۱۲ میلیارد ریال و نسبت کسری به کل بودجه به بیش از پنجاه درصد بالغ شد."

جمع‌بندی:

دهه‌ی نخست انقلاب با مجموعه‌ای از تلاش‌ها برای توسعه‌ی ایران همراه بود. اما این تلاش‌ها با موفقیت چندانی همراه نبود. این عدم توفیق گرچه به میزان قابل توجهی حاصل شرایط تحمیلی به مملکت از قبیل جنگ و تحریم‌های طولانی بود، با این حال بی‌ارتباط با تلقی‌های نظری مجریان توسعه نیز نبود. این تلقی‌های ریشه در گذشته‌های دورتر داشت، یعنی آن هنگام که ناسیونالیسم در ایران شکل گرفت. تلاش‌هایی که برای حل تناقض درونی این ایدئولوژی صورت گرفته بود در آستانه‌ی دهه پنجاه و با اوجگیری شعار بازگشت به خویشتن که حاصل

مجموعه آموزش‌های فلسفی ملهم از هایدگر بود، توانست هر معضل داخلی را به عوامل خارجی نسب دهد. این مسئله همان نقطه‌ی تلاقی متفکران ایرانی با مکاتب وابستگی و اکلا بود که در نهایت به اتخاذ استراتژی‌های مد نظر آنان در ایران انجامید. هر چند این میان عوامل دیگری از قبیل گسترش و نفوذ جنبش چپ و برخی اتفاقات پیش بینی نشده نیز موثر بود. با این حال اتخاذ این مناظر چندان دقیق نبود. این امر از سویی ناشی از فقر نظری مجریان و از سوی دیگر به دلیل رقابت‌های داخلی و مخالفت‌های طیف‌های سنتی‌تر بود. سرانجام چنان‌که گفته شد طرح‌های توسعه‌ی این دوران با موفقیت چندان‌ی روبه‌رو نشد و در نهایت بر اساس شاخص‌های اقتصادی در پایان این دوران شرایط ایران جنگ زده چندان مطلوب نبود.

پی‌نوشت‌ها:

- آل احمد، جلال. غرب زدگی، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۶، ص ۳۴.
- آل‌وین یسو. تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۷.
- ازکیا، مصطفی. جامعه‌شناسی توسعه، تهران، موسسه نشر کلمه، ۱۳۷۷.
- امجد، محمد. بررسی مقایسه‌ای توسعه اقتصادی در ایران و کره جنوبی (۱۳۱۴-۱۳۵۷)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۶۳.
- امویی، بهمن؛ اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی در گفتگو با سحابی، نوریخس، روغنی زنجانی، نیلی و...، تهران، گام نو، ۱۳۸۵.
- بشیریه حسین. *دیپاچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۱، ص ۵۶.
- چیلکوت، رونالد. نظریات توسعه و توسعه نیافتگی: درآمدی بر مسائل اقتصادی و سیاسی کشورهای جهان سوم، ترجمه و تلخیص احمد ساعی، تهران، نشر علوم نوین، ۱۳۷۵، ص ۳۳.
- روحانی، حمید. بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی، ج ۱۱، تهران، راه امام، ۱۳۶۰.
- روکس برایان. نظریه‌های توسعه نیافتگی، ترجمه مصطفی ازکیا، تهران، نشر توسعه، ۱۳۷۰، ص ۵۹.
- ساعی، احمد. توسعه در مکاتب متعارض، تهران، قومس، ۱۳۸۶، ص ۹۵.
- سریع القلم، محمود. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (جلد اول)، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، ص ۴۹.
- سیف زاده، حسین. نظریه پردازی در روابط بین الملل، تهران، سمت، ۱۳۷۶، ص ۱۰۸.
- صادقی، فاطمه. جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران (دوره پهلوی اول)، تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۴، ص ۶۱.
- فرانک، آندره گوندر. توسعه توسعه نیافتگی در برزیل، ترجمه سهراب بهداد؛ تهران، انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۶۰.
- فرانک، آندره گوندر. جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر سناجیان، تهران، انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۵۹، ص ۳۳.
- فرانک، آندره گوندر. «مصاحبه با فصلنامه فرهنگ»، سال دوم، شماره ۳، بهار ۱۳۷۱،
- کدی، نیکی. *نتایج انقلاب ایران*، ترجمه مهدی حقیقت خواه، چ ۲، تهران، ققنوس، ۱۳۸۵، ص ۶۸.

کلمن، دیوید وفورد نیکسون. اقتصادشناسی توسعه نیافتگی، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران، موسسه انتشاراتی وثقی، ۱۳۷۸، ص ۷۵.

نیلی، مسعود. دولت و رشد اقتصادی ایران، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۰.

مصلی نژاد، غلامعباس. دولت و توسعه اقتصادی در ایران، تهران قومس، ۱۳۸۴، ص ۶۸.

موثقی، احمد. اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۱، بهار ۱۳۸۵.

موثقی، احمد. اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۱، بهار ۱۳۸۵.

میر سپاسی، علی. روشنفکران ایران: روایت‌های یاس و امید، ترجمه عباس مخبر، تهران: توسعه، ۱۳۸۷، ص ۵۳.

هایر، جرال و سیرز دادلی. پیشگامان توسعه، ترجمه سیدعلی اصغر هدایتی و علی یاسری، تهران، سمت، ۱۳۶۸، ص ۲۴۱.

-A.Frank , Kapitdismas and unter Entwicklang in Lateinamerika Frankfurt,1968.

-James Petars , Critical Pevpectives on Imperialism,and social class in the third world,(montly Review press) , New York : 1987-25-28.

-Peter klaren 'Last promise Enplaining Latin American under Development' in peter klamen and T , Bossert promise of Development (Boulder, westivew press, 1984-9-20.

-R.perbisch,une strategie developpement economique,paris,1962.

-See to:Ronald. Chilcot, Teories of comparative politics; the search for a poradiym. (Boulder , Colorado :Westview press , 1981)

